

نوشته زیر چکیده‌ای است از کتابی در تحلیل ساختاری داستانهای شاهنامه که با یآوری آقایان دکتر مهرداد بهار و دکتر علی محمد حقشناس نوشته شده است و امید می‌رود در سال آینده به چاپ رسد. از هر دو استاد و همچنین از پدر و استاد گرانقدر، آقای دکتر پرویز ناتل خانلری سپاسگزارم.

ک.م.

چرا رستم بزرگترین است و شکوه پهلوانی او با هیچ صفتی به تنهایی وصف شدنی نیست؟ چرا نام رستم در زبان و فرهنگ ما چندان با معنای قدرت و پیروزی عجین است که توانایی و صلاحت را، چه به حد و چه به طنز، با نام او مثال می‌زنند؟ چرا گرشاسب، نیای باستانی او، ارزش خود را از رستم می‌گیرد و نیز فرزندی از تژاد وی قهرمان حکایات حماسی بسیاریست؟ چرا پهلوانی و آیین‌های دلاوری و جوانمردی نیرومندان را سرودن داستانهای او زیب و ریور می‌دهد؟ چرا خواننده و شنونده داستانهای شاهنامه به روشنی در می‌یابد که رستم بزرگترین و شکفت‌انگیزترین پهلوان است و جز او پهلوانی نیست؟

به گمان من پاسخ این چند پرسش را از راه بررسی آخرین آنها می‌توان باز یافت: همچنان که به‌واقع آوازه داستان رستم خالق عظمت گرشاسب و بلانی چون فرامرز و پروو جهانگیر، فرزندان نامور و قهرمانان حکایات حماسی مستقل است، رستم داستان هم بی‌روایت داستانی فردوسی جز نامی کم‌شونده و از یاد رفتنی نیست. این طرزهای سخن و شگردهای داستانی و شیوه‌های جلب توجه و روشهای منسجم داستانسازی است که با استفاده از همه امکانات ذهن و فرهنگ و زبان به خواننده و شنونده شاهنامه می‌باوراند و برای او روشن و مسلم می‌دارد که رستم، پهلوان همه زمانها و هر جای و هر کس است.

در توصیف رستم و تکوین شخصیت داستانی او، به‌همه ساختار داستان در شاهنامه باید توجه داشت و وجود قهرمان را در آن بافت و ساخت خاص بررسی کرد و پیوند او را با دیگر قهرمانان و حوادث، و نیز مفاهیم و ارزشهای داستانی بازبینی نمود: مجموعه‌ای از بازتابهای ترکیبی و بفرنج ذهنی به‌واسطه لایه‌های متواتر و متقاطع و پیچاپیچ که در سخن شاعر وجود دارد، آفریننده هیجان است و بنا بر طرخی متشکل و منسجم و دقیق، تاثیر داستانی را پدید می‌آورد. همه عناصر در جهت خلق تاثیر داستانی مناسب آرایش یافته‌اند و در این آرایش داستانی، هر جزء اجزای دیگر را یاری می‌دهد تا بهتر و کارآمدتر نمایان گردند و جلوه کنند و خود نیز در میان آنها چشمگیر به‌نمایش درآید. هر جزء واحدی است که به‌مثابه واحدی سازنده در پیدایش کلی بزرگتر از خود نقشمند است، و یا نقشمندی آن بیش از نظائر خود در داستانهای است که کمتر ارزش داستانی



تحلیل ساختاری داستانهای شاهنامه

کتابون مزدابور

رستم دستان

دارند. سابقه تاریخی تصور شخصیت رستم در شاهنامه نمی‌آید. فی‌المثل خواننده و شنونده از پیوند آن با روایت سفدی از پهلوانیهای رستم بی‌خبر می‌ماند. اما، آنچه برای او اهمیت دارد چگونگی پرداخت رستم و تصویر قهرمان در شاهنامه است: ستون اصلی در ساختمان شاهنامه حادثه است و یکی از نقشهای مهم حادثه، ساختن شخصیتهای داستانی است. قهرمان درگیر حادثه پدیدار می‌گردد و حوادثی که بر او می‌گذرد، به‌مثابه ذخیره داستان است و تاثیر این درگیری است که در ضمیر خواننده و شنونده هیجان داستانی می‌آفریند. زبان جز توصیف مناسب و کارآمد نقشی ندارد و داستان را که مرکب از قهرمان و حادثه است، به‌شونده و خواننده القاء می‌کند.

با وجود این، زبان حامل یک رشته ارزشهای اجتماعی - داستانی نیز هست که باز در شاهنامه ساخت و ترکیب ویژه دارند و پیوسته قهرمان و حادثه را همراهی می‌کنند. این ارزشها در ابعاد و لایه‌های گوناگون وجود دارند و پدیدار می‌شوند، مانند ارزشهای حیات، عدل، پیوندهای خانوادگی، کین، وطن، ... که در شاهنامه به ترتیب، مثلاً به صورت ارزش حیات آدمی و جانوران نیک، پشتیبانی ایرانیان از عدل یا ضرورت دادگر بودن شاه، تژادهای شاهی و پهلوانی، کین شاهان و خویشاوندان، ایران و توران و روم تجلی می‌کند و در تداوم این فرآیند است که تبدیل ارزشهای اجتماعی را به‌نظام ارزشهای داستانی باز می‌یابیم. این رشته تبدیل باز بنا بر طرخی سنجیده و دقیق انجام می‌گیرد. در آفرینش شخصیت داستانی رستم، در واقع پیش از زادن او، طرح داستانی در عمل است: از همان آغاز رفتن سام به دربار منوچهر - و یا حتی هنگام حضور گرشاسب، پدر سام در بارگاه فریدون - تکوین وجود داستانی رستم آغاز می‌شود و نیز در آنجا مفهوم "پهلوانی"، به‌ویژه پهلوانی از خاندان سام و از زابلستان معرفی می‌گردد. فردوسی اصلی مسلم را به‌شونده و خواننده داستان یادآوری - یا اگر بخواهید بگویید برای او بازآفرینی یا خلق - می‌کند که اعتبار تژاد و ارجمندی خاندان است. بر این اساس، هنگامی که رستم به سام، نیای خود تشبیه می‌شود، خواننده و شنونده عظمتی در رستم می‌بیند که بر ساخته و متعلق به محیط درونی داستان است. این یکی از شگردهای داستانسازی شاهنامه است: افزودن بار معنایی بر واژه‌ها و مفاهیم، نیز ایجاد کاستگی در آنها به‌واسطه حذف ابعادی دیگر از معنی. از این دیگرگونی، واژه‌ها ارزشی متمایز و ویژه در روایت می‌یابند که قابل بحث است.

حوادثی که پیشینه داستانهای رستم را پدید می‌آورد، به‌قبل از تولد او هم بازمی‌گردد:

زادن غریب زال، عشق پرشور و کشاکش زال و رودابه، و سپس پدیدارگشتن سیمرغ به هنگام زادن شگفت پهلوان. این مقدمه می‌تواند به صورت چند پاره داستان مستقل، با قهرمانانی متفاوت نقل شود. اما هنگامی که همه به یک تن تعلق گیرد، بر ارزش داستانی او می‌افزاید و در واقع ذخیره داستانی وجود او را سنگین‌تر می‌کند. حوادثی که از آن پس بر رستم می‌گذرد، به تدریج این ذخیره را افزایش می‌دهد و قهرمان پرورش و رشد می‌یابد: تجهیز پهلوان یا گرز نیای خود، سام، و یافتن رخس، آوردن کیقباد، سرسلسله شاهان کیانی و او را بر تخت نشاندن، راندن افراسیاب از ایران، گذشتن از هفتخوان و نجات دادن شاه و سپاه ایران، بزم و رزم هفت دلاور در مرزهای توران و هنرهای پهلوانی آنان، جنگ با سهراب فرزند بی‌همانند و قتل وی، پروردن و کین خواهی سیاوش، و سپس جنگ با اکوان دیو، نجات دادن بیژن را از چاه افراسیاب، و جنگ با اسفندیار و قتل شاهزاده دلیر، و آنگاه افتادن به چاه شغاد.

در شمارش زیر نوشته از عنوانهای داستانی رستم، از مواردی که رستم قهرمانی درجه دوم در داستان است، مانند نبرد بزرگ کیخسرو و افراسیاب، یاد شده است، زیرا در آنها، نابریافت داستانی، از حکایت کناره گرفته است تا عظمت حوادث و دیگر قهرمانان رستم اول داستان به جلوه درآید: قهرمان نهایی درخواست کین سیاوش کیخسرو است و دو قهرمان سنج اول در یک حانمی گنجد. به همین دلیل است که گیوگودرز کیخسرو را از توران می‌آورد، رستم جز در نقش هم‌آورد با اسفندیار روبرو نمی‌شود، آرش و گرشاسب پهلوان در شاهنامه فرودسی جایی ندارند. تنها یک قهرمان یا پیروزی مطلق هست و آن رستم است که نجات بخشی با او است و حتی در مرگ، با قتل شغاد، قدرت پیروزمند او تثبیت می‌گردد.

همه این تکداستانها حاوی حوادثی نادر و شگفت‌اند. چنان که گذشت، پیش از زادن رستم، خواننده و شنونده داستان آماده است تا با پهلوان و هنرهای او روبرو شود و حکایاتی گزیده بخواند و بشنود. داستانهایی که می‌خواند و می‌شنود هم به‌واقع چنین‌اند: کشتن ازدها و دیو کارهایی مهم است، اما ارزش حکایاتی چون قتل فرزند جوان و پروردن سیاوش برومند، که کسی "جو او را و آزاد و خامش نبود"، از لوسی دیگر است و جذابیت و گیرایی اساطیری - داستانی آن، قهرمان را شایان توجه و چشمگیر می‌کند. داستان بیزن و منبزه با همه ظرایف عشقی و یادبودهای اساطیری خود، و نیز کشته شدن در چاه برادر، هر یک ارزش و جذابیت متمایزی دارند و در نهایت ماجرای جنگ با اسفندیار، پهلوان رویین تن دینی است، که از برجسته‌ترین داستانهایی شاهنامه است. جز رستم هیچکس قهرمان این همه داستان مهم نبوده است و از درگیری در این همه حادثه ذخیره داستانی نیندوخته است.

قهرمان برای پدیدار شدن در صحنه نا-مجهز و تنها نیست: اسبی چون رخس و سلاحی ممتاز دارد. گرز سام و جامه از ببر بیان و نیروی بدنی حیرت‌آوری او همراهی می‌کند. در واقع رستم در هر لحظه از داستان، عبارت است از پیشینه داستانی وی، به اضافه رخس، به اضافه سلاح ویژه او - که خود مرکب از گرز سام و نیز اسلحه‌ای است که هر بار و وصف آن می‌آید - به اضافه هنرهای پهلوانی، و نیز صفاتی دیگر، ویژگی مهم آن است که رستم و رخس و گرز و ... همه دارای عنصر قدرت‌اند و این عنصر در متن داستانهایی شاهنامه که محور آن جنگ است و لازمه پیروزی در آن قدرت است، قرار دارد. بنیاد شخصیت داستانی رستم نماد و صورت ذهنی آدمی است. رستم انسان مذکر و مرداست، و نه زن. بسیاری از صفات مرد عادی در وی نیست. از این روی نسبت به نماد مرد تعدادی کاستگی دارد، مانند ضعف، ترس، و نیز بیماری. برخی از صفات مرد عادی را، مانند شجاعت و دلاوری و خردمندی و ... بیشتر در وی می‌یابیم. این افزودگی با کاستگی هماهنگ و همساز است و یکدیگر را تقویت و تحکیم می‌کنند و به واسطه آنها صفات و عناصری که تصور و واژه مرد را

● پیش از زادن رستم، خواننده و شنونده داستان آماده است تا با پهلوان و هنرهای او روبرو شود.

طبعاً "برای دانسته زبان فارسی بیامد می‌آورد، ترتیب و نظمی نوین می‌پذیرد و به همین دلیل خصائص رستم و مرد عادی کوجه و بازار، و حتی پهلوانی واقعی از دنیای قدیم تفاوت بسیار دارد و رستم را باید بسیار متفاوت با مردان زنده و میرنده، و او را صورت آرزویی مرد پهلوان دانست. البته این واقعیت، صفات انسانی، مانند مهربانی و اندوه و وحشت، را از رستم سلب نمی‌کند و حتی به او جندان شرافت و شعور داده شده است که درک احساس سرمدگی برای او ممکن باشد. این جنبه از وجود داستانی رستم، که وجهی انسانی و بشری به‌وی می‌دهد، نوعی احساس ارتباط و نزدیکی میان شنونده و خواننده و قهرمان داستان پدید می‌آورد و او را دلپذیرتر و حوادث زندگانی و خصائص وجودی وی را بیشتر دلنشین می‌کند. این گونه ویژگی را، که بر اعتبار قهرمان می‌افزاید، می‌توان تکیه کیفی نامید و در برابر تکیه کمی قرار داد، که عبارت است از تکرار واحدهای ژرف ساختی متعدد با گونه‌های متفاوت در داستان. رستم از هر دو گونه تکیه بیشتر از همه قهرمانان شاهنامه سهم دارد.

گفته شد که وجود داستانی رستم بر اساس تصور و نماد مرد پهلوان پدید آمده است. ویژگیهای مرد پهلوان، همساز با موضوع اصلی حکایات شاهنامه، یعنی جنگ است. رستم نیز

همانند دیگر پهلوانان، اسبی دارد و سلاحی که بخش دوم شخصیت داستانی او را می‌سازد، قدرت در سوار و قدرت در اسب یا یکدیگر جمع می‌شود و حاصل آن، همراه با ارزش سلاح، می‌تواند در وصف نبرد رستم کارآمدتر باشد. هرگاه رخس، مانند اسب گرشاسب در نبرد با ازدها، حیوانی ترسو بود، به‌خوبی از قدرت سوار بی‌کاست، همچنان که زادن رستم و پیشینه داستانی آن در پیدایش قهرمان نقش دارد، چگونگی یافتن رخس، اسب نامبردار رستم، نیز در تکوین شخصیت داستانی وی نقشمند است. همچنین اسب گرز نیای رستم، که چنانکه گفته شد، با مفهوم داستانی نواد نیز ارتباط می‌یابد. بدین ترتیب است که تصویر ظاهری قهرمان در داستانهایی شاهنامه تصویر می‌گردد و در حدب خواننده و شنونده داستان تأثیر کامل دارد.

حوادثی که بر این "اسب نوآیین و فرح سوار" می‌گذرد، باز مرکب از واحدهایی ژرف ساختی است که با گونه‌های روم‌ساختی در ترکیبات داستانی نمود می‌یابد. چنان که گذشت، این واحدها در بیشترین میزان و عنای کیفی و کمی در داستانهایی می‌آیند که رستم قهرمان آن است و به واسطه آنها رستم، قهرمان نخستین و برترین شاهنامه می‌شود: در شاهنامه، بر خلاف دنیای واقعی، همه قهرمانان واقعه زادن و مرگ را ندارند، نیز حوادث زندگانی آنان متعدد و مهم نیست، اما، رستم نه تنها ماجرای تولدش مهمترین و بلندترین داستان زادن است، بلکه تا پایان عمر و نیز حتی پس از مرگ در داستان حضور دارد و در بیشترین شماره حوادث پدیدار می‌شود.

به‌عنوان مثال، قریب بیست و دو داستان زادن قهرمان را که در شاهنامه آمده است، می‌توان به سه گروه زایش و بالیدن کودک شاهی، پهلوان، و فرزند پدر - ستیز تقسیم کرد. در طرح تولد پهلوان دوازده واحد ژرف ساختی، بدین شرح، می‌توان یافت: (۱) تن جنگاور، (۲) زادن از پهلوی مادر، (۳) پهلوانی در کودکی، (۴) تجهیز پهلوان، برای رفتن به میدان نبرد، (۵) یافتن گرز، (۶) یافتن اسب، (۷) فتح نخستین و آغازین، (۸) هفتخوان، (۹) فتح بزرگ و نهایی، (۱۰) اقتدار برتر و پیروزی متمایز، (۱۱) جهان پهلوانی، (۱۲) تاجبخشی. رستم از همه این دوازده ویژگی برخوردار است و نیز برخی از آنها بیش از بیکار در ساختن داستانهایی او به‌کار رفته است. از این رو شمارش مشخصه‌های سازنده داستان تولد برای او کسر بیست و سه دوازدهم را به دست می‌دهد. در قیاس، سام دارای کسر چهار دوازدهم و سهراب پنج دوازدهم و اسفندیار دوازده دوازدهم هستند. چنان که ملاحظه می‌شود، سام نیای رستم و سهراب فرزند او و اسفندیار هم‌آوردشانند و به بیان دیگر، هر پنج قهرمان داستانی که شرح زادن و رشد آنها در طرح ژرف ساختی نمونه نخستین پهلوان می‌گنجد، با داستانهایی رستم پیوند مستقیم دارند. بدین ترتیب، همه داستانهایی مربوط به زایش و رشد پهلوانان

سنخ اول شاهنامه به رستم باز می‌گردد.
در مورد رستم، این مشخصه‌های دوازده گانه بشرح زیر می‌آید:

(۱) داشتن تن جنگاور در شخصیت داستانی رستم به صورت تنومندی نمود می‌یابد. وی اندام درشت و شگفت‌انگیز دارد، در کودکی چندین درشت است که ده دایه به او شیر می‌دهند، در بزرگسالی باز چندین تنومند است که به طوزی شگفت نیاز به خوراک دارد و چندین نیروی بدنی دارد که هرگز از می‌مست نمی‌شود.

(۲) رستم از پهلوی مادر و با کمک سیمرغ تولد می‌یابد و در واقع این مشخصه از درشتی اندام او ناشی می‌شود. این زایش شگفت را کس به یاد ندارد و در سراسر شاهنامه خاص رستم است.

(۳) رستم در کودکی نیز پهلوانی می‌کند؛ پیل سپید را می‌کشد، دژ سپید را فتح می‌کند، در نوجوانی با تورانیان می‌جنگد و آنان را از ایران می‌راند، و سرانجام در نوجوانی است که کیکاووس را از سرزمین می‌آورد و بر تخت ایران می‌نشیند.

(۴) رستم برای آغاز پهلوانی در نوجوانی باید تجهیز شود و ضرورت این تجهیز که مرکب از دو مشخصه معدی است، بخشی از داستان را فرا می‌گیرد.

(۵) رستم از پدر گرز نیای خود را می‌خواهد و زال آن را به وی می‌دهد. این گرز بعداً نشان برای شناخته شدن وی در میدان جنگ است.

(۶) رستم اسبی خاص لازم دارد که بتواند سوار خود را حمل کند و با عنایت خداوند رخش را می‌یابد.

(۷) نخستین فتح رستم، که پهلوانی و قدرت متمایز او را معرفی می‌کند، راندن دشمن از ایران است و او در آغاز پهلوانی خود تورانیان را از کشور می‌راند.

(۸) هفتخوان رستم سدی به تنهایی است و در طی آن با تأیید الهی بر سحر غلبه می‌کند؛ اولاً با بردن نام خداوند بر پیرزن جادوگر جیرگی می‌یابد و سپس بر سحر شاه مارنדרان غالب می‌گردد، و آنگاه شاه و سپاه ایران را از اسارت می‌رهاند.

(۹) رستم پس از هفتخوان به فتح نهایی سفر می‌رود و آن فتح مارنדרان است.

(۱۰) رستم با نجات دادن کاووس و سپاه ایران و باز نشاندن شاه بر تخت سلطنت، برتری اقتدار خود را تثبیت می‌کند. از آن پس روشن است که او پشتیبان مطلق و پناه ایران خواهد بود.

(۱۱) رستم بر اثر دو فتح، که یکی راندن تورانیان از ایران در نبرد نخستین، و دیگری فتح مارنדרان و نجات شاه و سپاه ایران است، مسلم می‌شود که بزرگترین پهلوان جهان است و هیچکس را با او یارای مقاومت نیست.

(۱۲) چنین پهلوانی لقب تاجبخش دارد و رستم در مارنדרان چنین خوانده می‌شود:

چو آمد به شهر اندرون تاجبخش
خروشی بر آورد چون رعد رخس
به ایرانیان گفت پس شهریار
که بر ما سر آمد بد روزگار
خروشیدن رخشم آمد به گوش
روان و دلیم تازه شد زان خروش
بگاہ قباد این خروشش نکرد
کجا کرد با شاه ترکان نبود

او بار نخستین کیکاووس، سرسلسله کیانیان را به شاهی می‌رساند و بار دیگر کاووس را از جنگ دیوان مارنדרان، و بار سوم همورا از زندان شاه هاموران می‌رهاند و بر تخت می‌نشیند. حر این سه، در جنگهای دیگر، مانند جنگ هماون هم ایران را از شکست محتوم نجات می‌دهد و در واقع کشور و شاه را تثبیت می‌کند.

از پهلوانان دیگر، نام مشخصه‌های (۱) تن جنگاور، (۱۰) اقتدار برتر، (۱۱) جهان پهلوانی، (۱۲) تاجبخشی را داراست: نیای رستم است و در پیکر همانند او است و رستم را به او تشبیه می‌کنند. نیروی برتر از شاه دارد و مردم که نود را نمی‌خواهند، شاهی را به سام پهلوان پیشنهاد می‌کنند و او

● نه تنها ماجرای تولد رستم مهمترین و بلندترین داستان زادن است، بلکه او تا پایان عمر و حتی پس از مرگ در داستان حضور دارد.

نمی‌پذیرد. جهان پهلوان است و تا او هست تورانیان حرات ندارند به ایران حمله‌برند. تاجبخشی او معادل همان ناپدید رفتن سلطنت و تثبیت شاه بر تخت است.

چنان که به ویژه در مورد درشتی پیکر در نزد سام و رستم و سهراب، و گرز سام که به رستم می‌رسد، و اسبی از نژاد رخش که مرکب سهراب است، دیده می‌شود، مفهوم داستانی نژاد و خصائص نژاد پهلوانی در تکوین گونه‌های مشخصه (۱) تن جنگاور (۵) یافتن گرز، و (۶) یافتن اسب در اینجا نقشمند است. "نژاد" مفهومی ژرف ساختی در شاهنامه است و در این پاره داستانها، گونه نژاد پهلوانی پدیدار می‌شود که با نژاد شاهی در تقابل است و به واسطه نژاد شاهی اسفندیار از پدر خود، گشتاسب، تاج را به ارث می‌برد.

برخلاف آنکه در پاره، سام و سهراب باید به واسطه نقش نژاد پهلوانی، همانندی آنها را منظور داشت، اسفندیار، هم‌آورد رستم، با او در تقابل و تضاد است. وی که بیشترین شماره، مشخصه‌های زایش و رشد پهلوان را، پس از رستم، داراست، پهلوانی دینی است. رستم را خداوند پشتیبانی می‌کند و اسفندیار را دین زرتشتی و نمادهای بر ساخته

از تصور راوی در پاره، آن، مثلاً "گونه مشخصه" (۱) تن جنگاور، در نزد اسفندیار روپین تنی است و می‌دانیم که اسفندیار آن را با خوردن اناری تقدیس شده کسب می‌کند. اسفندیار در خون زن جادو با مهره هفتینی که زردشت به او داده است بر سحر غلبه می‌یابد و رستم با بردن نام خداوند، مشخصه (۷) فتح نخستین در نزد اسفندیار راندن ارجاسب از ایران و مشخصه (۸) هفتخوان، در نزد اسفندیار سفر با سپاه است. آنگاه دو خواهر اسیر خود، همای و به آفرید را از بند ارجاسب می‌رهاند و در پایان سفر هفتخوان فتح روپین دژ است که برابر مشخصه (۹) فتح نهایی است. وی با نجات دادن شاه و سپاه ایران به (۱۰) اقتدار برتر دست می‌یابد و با رهاندن خواهران خود نیز پدر ناچار است بنا بر قولی که داده بود، تاج شاهی را به او بسپارد. در نتیجه دو مشخصه (۷) فتح نخستین و (۹) فتح نهایی ثابت می‌شود که در جهان کسی را یارای برابری با او نیست و وی جهان پهلوان است. در نزد اسفندیار، مشخصه (۱۲) تاجبخشی، به واسطه تاثیر مفهوم نژاد در گونه شاهی، و نیز یافتن داستانی، گونه منفی می‌یابد و او بر خلاف پهلوانان که تاجبخشی می‌کنند، تاج را مطالبه می‌نماید.

بدین ترتیب، اسفندیار از هشت مشخصه سازنده طرح ژرف ساختی زادن و رشد پهلوان در شاهنامه، در روایت داستان از کسر دوازده دوازدهم برخوردار است. از دوازده مشخصه سازنده این نمونه، نخستین، دو مشخصه (۲) زادن از پهلوی مادر و (۵) یافتن گرز تنها از آن رستم است. ویژگی زادن از پهلوی مادرمایه داستانی شگفتی است و همانند مایه داستانی کشتن فرزند نوجوان و ناشناخته خود، و نیز شاهراده دلیر و جوانی چون اسفندیار حداکثر تاثیر داستانی را خلق می‌کند و انتساب آنها را به رستم باید نوعی تکیه کیفی نام نهاد. از همین قبیل است کاربرد واژه‌های گزیده و ترکیبات زبانی نادر، ابزار و اشیایی ناشناس و دور دست و اساطیری و جانوران افسانه‌ای، و نیز اعجاز.

فردوسی از این گونه تکیه، بنا بر بافت و زمینه اساطیری یا حماسی یا تاریخی به تناسب و با سنجیدگی و استواری تمام سود می‌جوید و با همین شگردها است که فی‌المثل شخصیت‌های اساطیری سیاوش و کیخسرو از رستم متمایز می‌شود. اسبی چون شهربنگ بهزاد که پرواز می‌کند، نیروی غیبدانی و غیبگویی، شهادت سیاوش و رستن گیاه شفا بخش خون سیاوش از خون وی، یا رفتن کیخسرو با تن مادی به جهان دیگر و جاودانه گشتن او، همه غریب است و در زمینه اساطیری با واژه‌ها و اوصافی که دقیقاً با آن همسازی دارد، بیان می‌شود. این نوع تکیه کیفی با طبیعت خاکی و بشری رستم اختلاف دارد و آنچه به رستم باز می‌گردد،

منطقی و منطقی نمای است. هرچه خارق العاده باشد و ضرورت یابد که به رستم انتساب یابد از طریق وابستگی چون زال پدیدار می شود و یا استدلالی چون "تو مردیو را مردم بد شناس" از غرابت و بی منطقی آن می کاهد. با این شیوه وجهی دیگر از وجود داستانی رستم خلق می شود که او را بسیار ساده و طبیعی و دوست داشتنی و خاکی می نمایاند. خواننده و شنونده داستان با او نزدیکتر و مهربانتر می شود و این تکیه کیفی بر ظرافت و کارآمدی است که در آفریدن رستم محبوب نقشمندی دارد.

تا کنون کوشش شد که برخی از شگردها و شیوه های داستان سراسری راوی شاهنامه در خلق رستم به عنوان نمونه "قهرمانان داستانی وی روشن گردد. در سطح دیگر از توصیف شاهنامه، بررسی ترکیباتی مطرح است که از واحدهای ساختاری آن پدید می آید: مثلاً، در زمانی واحد، تنها یک شاه با تعدادی پهلوان در داستان پدیدار می شوند، مگر آن که بحرانی در کار باشد. در میدان نبرد، تعداد هم آوردان و چگونگی درگیری آنان قاعده و ترکیب خاص دارد.

گفته شد که داستانهای زایش و پرورش قهرمانان را در شاهنامه بر اساس تقسیم بندی مشخصه ها می توان به سه گروه کودک شاهی و پهلوانی و فرزند پدر - ستیز تقسیم کرد. داستان رستم نه تنها همه دوازده مشخصه نمونه نخستین زادن و رشد پهلوان را داراست و برخی از آنها هم تکرار می شود، بلکه از چهارده مشخصه نمونه نخستین زادن و رشد کودک شاهی، مشخصه (۱) آشفتگی آغازین و (۳) پیام الهی - با گونه اختراشماری و پیش بینی - و (۶) حمایت ایزدی - به صورت یآوری سیرغ - و (۱۴) فتح بزرگ را هم دارد و نیز از سیزده مشخصه طرح زایش و رشد فرزند پدر - ستیز نه ای آنها در نزد وی دیده می شود: (۱) وصف آغازین برای زادن، (۲) بیگانی مادر، (۴) جدایی از پدر بزرگ به جای پدر، (۵) زادن دور از پدر بزرگ به جای پدر، (۶) نشان که ساختن کودکی از حریر و فرستادن آن نزد سام است، (۱۰) تاثیر پیشگویی اخترشماران در پیشبرد داستان، (۱۲) فرجام زندگانی وی که معادل کشته او در جاه برادر است، (۱۳) مرکب ویژه داشتن که با مشخصه (۶) یافتن اسب در نمونه نخستین زادن و رشد پهلوان انطباق می یابد. بدین ترتیب میزان تکیه کمی در این بخش از داستان رستم بسیار سنگین است.

ویژگی مهم در نمونه نخستین زادن و رشد فرزند پدر - ستیز آن است که در نمونه های اصلی خود به جای آن که به بلوغ کودک بیانجامد، در آن گونه منهای بلوغ، یعنی مرگ پدیدار می گردد و فرزند پدر - ستیز به نوعی به شهادت می رسد و یا با مرگی غمبار در می گذرد. این مشخصه که در نزد سیاوش و سهراب و فرود

جوان هست، در نزد رستم سالخورده هم دیده می شود: او سه مرگ ساده و بی معنای طبیعی در نمی گذرد، بلکه به واسطه آرایش داستانی، در زمره شهیدان جای می گیرد و مرگ پرتاثیری، که به نابودی خاندان پهلوانان زابلی می انجامد، هم سوگواری پر شکوه در پی دارد و از تکیه سنگین مرگ جوانان با ناجوانمردی قاتلان برخوردار است و هم مهر وجودی رستم را که پیروزی است، برخوردار دارد. در این نقاط و پیوند پراز ظرافت و زبردستی، همه چیز طبیعی و منطقی و آسان به نظر می رسد و در واقع، در عمق داستان واحدهای زرف ساختی شاهنامه حکایت را پشتیبانی و تقویت می کند.

چنانچه پیشنهاد طرحی، که در بالا نمای از آن به اجمال نگاشته شد، پذیرفتنی و شایان توجه به نظر آید، می توان با آن توجیه کرد که چرا شخصیت داستانی رستم در اوج و اعتدالی برتر قرار دارد و چگونه همه شاهنامه، با اجرای استوار و سنجیده و غنای پر تنوع خود در کار پرداختن قهرمان والای خویش است که به واسطه سختی و نظام دقیق و توانگر خود، قهرمانی شایسته، اهدا به همه روزگاران و سراسر عالم پرورده است. رستم در جهانی از مفاهیم و ارزشهای داستانی و اعاد سخن می زند که شایسته حضور معظم و پرشکوه اوست و هنر راوی که قادر است مثلاً "دو شخصیت داستانی خرد و کوچک را، که شماره ابیات بازگردیده به آنها به سی نمی رسد، یعنی از نواز و شهریار، دختران یا خواهران حمشید و همسران ضحاک و فریدون، چنان پرداخته و متمایز سازد که اولی آماده شود تا مادر ایرج، نیای همه شاهان ایرانی و خود می باشد و دومی سلم و تور، نیای شاهان بیگانه را مولد می کند، بی گمان رستم داستان را در آن میدان پهنآور، به رستم داستان بدل گردانیده است.

زبردستی راوی داستانهای والای شاهنامه هنر او را تا شگردهای امروزی داستانپردازی ارجمند می دارد. رجحان ممتاز و متمایز سخن فردوسی، قی المثل در قیاس با داستان کوتاه خوب امروزی - که اگر خواننده و راز آن گشوده شد، به قدرت قابل است که دوباره خوانده شود - به مثابه سلسله جبال چنان البرز است در برابر کوهی منفرد با یک قله بلند یا پست: شاهنامه البرزی با قلده های متعدد و چشم اندازهای هوشرباست که دره های زرف و رود و جوی و درخت و زندگانی دارد و نه تنها گشت و گذار در آن هرگز نازکی و دلکشی خود را از دست نمی دهد، بلکه شاهنامه خوان خوب، حتی تاثیر آن بخش داستان را که بیشتر خواننده و شنیده است، به مانند ابزاری برای بازخوانی و بازشنوی معتتم می بیند، چندان که مثلاً "دلنشینی داستان عشق زال و رودابه را بیشتر خواهد یافت زیرا که می داند رستم تهمتن از آن ازدواج فرخنده پایه عرصه داستان خواهد نهاد.

